

بررسی نقش حل و فصل منازعه در روابط بین الملل

محمدجعفر جوادی ارجمند *

استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مهدی متین جاوید

کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۵/۲/۱۳ - تاریخ تصویب: ۸۵/۱۱/۱۳)

چکیده:

این مقاله تلاشی برای شناخت جایگاه حل و فصل منازعه در نظام بین‌الملل است. مدعای این پژوهش این است که مفهوم مذکور بعد از جنگ جهانی دوم در سه مرحله‌ی: بنیان‌ها، ساختارها و بازسازی‌ها شکل گرفته است. حل و فصل منازعه در شناسایی ریشه‌ها و علل پیدایش منازعات نظامی و چگونگی ایجاد صلح در سطوح داخلی، منطقه‌ای، و بین‌المللی مؤثر بوده است. در دهه اخیر در نتیجه تحول روش‌های حل و فصل منازعه، فرهنگ صلح و رسیدن به صلح پایدار از طرف سازمان ملل، سایر مراجع جهانی و پژوهش‌گران صلح مطرح شده است. تحقق صلح پایدار مستلزم بسترسازی مناسب برای فرهنگ صلح و از جمله عوامل مهم آن توسعه نهادهای سیاسی - اجتماعی و همچنین آموزش آحاد جامعه از سطوح پایین به منظور تغییر رفتارهای خشونت‌آمیز به صلح‌آمیز است. این تغییرات بایستی در ساختار سیاسی - اجتماعی جوامع نیز نهادینه شود تا زمینه‌های صلح پایدار فراهم گردد.

واژگان کلیدی:

حل و فصل منازعه - تغییر منازعه - مدیریت منازعه - جنگ - صلح - میانجی‌گری - صلح‌سازی - حفظ صلح - خشونت - بحران

Email: mjjavad@ut.ac.ir

فکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵

* مسئول مقاله

برای اطلاع از دیگر مقالات منتشر از این نویسنده در این مجله، به صفحه پایانی همین مقاله نگاه کنید.

مقدمه

حل و فصل منازعه یک موضوع گونه شناختی در جهت تبیین و توصیف رشته مطالعات صلح مطرح شده است. اولین تلاش‌های فکری و سیاسی صورت گرفته برای پایه‌گذاری این موضوع توسط اشخاصی از قبیل ماری پارکر فولت (Mary parker follet) و تئودر اف لنتز (Theodore F. lentez) در دهه‌ی ۱۹۵۰ م آغاز شد. حلوفصل منازعه در ابتدا به عنوان یک موضوع میان رشته‌ایی مرتبط با روانشناسی، جامعه‌شناسی، روابط بین‌الملل و اقتصاد مطرح شد و سپس توسعه یافت و به صورت یک رشته‌ی مستقل درآمد. نهادها و موسساتی در مناطق مختلف جهان به عنوان مراکز پژوهشی حل منازعه و مطالعات صلح از اوایل دهه ۱۹۷۰ م شروع بکار نمود و در دهه ۱۹۸۰ تعداد آنها رو به فزونی نهاد. تاکنون بیش از ۴۷۵ مرکز بررسی حل منازعه و پژوهش برای صلح در نقاط مختلف جهان بوجود آمده است. (Miall et al, p. 55) در سال ۲۰۰۳، ۲۱ منازعه در ۲۲ کشور جهان در جریان بود که در مقایسه با سال ۲۰۰۳، ۳۱ منازعه در ۲۳ کشور وجود داشت. سال ۲۰۰۳ کمترین سطح منازعه از اوایل دهه ۱۹۷۰ می‌باشد. در مجموع ۲۲۹ منازعه مسلحانه در ۱۸۴ کشور برای دوره‌ی بعد از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۰-۲۰۰۳) ثبت شده است. (Eriksson and wallensteen, p. 625)

موضوع حل و فصل منازعه در روابط بین‌الملل به روش‌ها و تکنیک‌های حل منازعات و شیوه‌های تحقق صلح باز می‌گردد. دایره‌المعارف حل و فصل منازعه این اصطلاح را این گونه بیان می‌کند: حل و فصل منازعه به تمامی روندهای قضایی، تکنیک‌های جایگزین حل اختلاف از قبیل مذاکره، میانجی‌گری، حکمیت، دیپلماسی، تحلیل حل مساله و ایجاد صلح اطلاق می‌شود. به تعبیر دیگر، حل و فصل منازعه در برگیرنده تمامی ابزارهای غیرخشونت‌آمیز برای رفع کشمکش و اختلاف بین اشخاص، گروه‌ها، سازمان‌ها، و مسائل بین‌المللی است. (Heidi Burgess and Guy M. Burgess, p.76). با نگاه اجمالی به تعریف یادشده، هدف اصلی از نگارش مقاله تبیین و شناخت این تعریف و جایگاه آن در روابط بین‌الملل است. همچنین شناسایی اندیشمندان و افرادی که در شکل‌گیری این موضوع نقش داشته‌اند و بررسی اجمالی تکنیک‌های فوق، و تبیین حل و فصل منازعه در ادبیات دانشگاهی و رشته‌های روابط بین‌الملل و علوم سیاسی ایران از اهداف دیگر این تحقیق می‌باشد.

در خصوص اینکه موضوع حل و فصل منازعه یک اصطلاح است یا یک نظریه یا فرانظریه، تعابیر مختلف وجود دارد. در دایره‌المعارف فوق کلمه اصطلاح بکاربرده شده است،

در حالیکه Mial آن را یک نظریه می نامد. (Mial, 1999) چنانچه نظریه را یک گونه شناسی و چارچوب مفهومی برای مرتب سازی نظم داده‌ها و بررسی آنها بدانیم (فالتز گراف، ج ۱، صص ۴۶-۴۸)، می توان حل منازعه را یک نظریه دانست. در مکاتب روابط بین الملل نظریه حل و فصل منازعه از جهات مختلف مطرح است. از منظر ذهنی گرایان حل و فصل منازعه شامل رویکرد ارتباطات کنترل شده و روش حل مسأله، از منظر عینی گرایان شامل رویکرد عقلایی مذاکره و میانجی گری و از منظر ساختارگرایان شامل رویکرد عدالت اجتماعی می باشد. بدین ترتیب شاید بتوان حل و فصل منازعه را یک فرایند نامید. چرا که فرایند بین المللی به بیان نویفلد، حوزه ای فرعی از روابط بین الملل است که به دنبال پاسخ گویی به این مسأله است که چه چیزی به یک نظریه خوب شکل می دهد. همان گونه که معنای واقعیات وابسته به نظریه‌ها است، نظریه نیز به نوبه خود وابسته به باز اندیشی فرایندی است تا کفایت آن تضمین شود. (مشیرزاده، ۱۳۸۳، ۱۱۴). با وجود این تنوع مباحث در رابطه با حل و فصل منازعه، در این مقاله حل و فصل منازعه به عنوان یک مفهومی گونه شناسی در نظر گرفته شده است.

نگارنده در مقاله به دنبال پاسخ این سوال است که چه عوامل و متغیرها، و حوادث بین المللی در شکل گیری و گسترش حل و فصل منازعه نقش داشته اند؟ در پاسخ اجمالی می توان گفت که حل و فصل منازعه در سه مرحله: شکل گیری بنیانها، شکل گیری ساختارها، و دوره با سازیها از دهه ۱۹۵۰ تا سال ۲۰۰۰ م بتدریج گسترش و توسعه یافته است. برای پاسخ تفصیلی، ابتدا مفهوم منازعه و اشکال آن و در قسمت دوم نظریه حل منازعه و مفاهیم مرتبط به آن، در قسمت سوم شکل گیری حل و فصل منازعه و در قسمت پایانی جمع بندی مطرح خواهد شد.

۱- مفهوم منازعه و اشکال آن

واژه منازعه معمولاً به وضعیتی اشاره دارد که در آن گروه انسانی معین قومی، زبانی، فرهنگی، مذهبی، و اقتصادی با گروه یا گروه های انسانی معین دیگر به دلیل ناسازگاری واقعی یا ظاهری اهدافشان، منازعه ای آگاهانه داشته باشند. منازعه پدیده ای جهانشمول بوده و دائماً در درون و میان جوامع رخ می دهد و لزوماً پدیده ای بدون وقفه و یا دارای شدت یکسانی نیست. منازعه ضرورتاً در نوعی رفتار خشونت آمیز ظاهر نمی شود، بلکه ممکن است با استفاده از ابزارهای ظریف سیاسی، اقتصادی، روانی و اجتماعی صورت پذیرد. سیاست نیز فرآیندی برای منازعات است. در واقع منازعه یک فرآیند اجتماعی با ویژگی چند بعدی می باشد. این

پدیده در تمام نظام‌های اجتماعی بدون توجه به موقعیت مکانی و زمانی علیرغم سادگی یا پیچیدگی آنها وجود دارد. (برکوویچ و دیگران، ۱۰۶-۱۰۵) در قرن ۱۹ شکافی بین اندیشمندان روانشناس و جامعه‌شناس پیرامون مفهوم منازعه بود. روانشناسی شناخت افراد را مبنای تحلیل منازعه می‌دانست و جامعه‌شناسی رفتار جمعی در سطح ساختارها و نهادهای اجتماعی را مبنای تحلیل منازعه فرض می‌نمود. در آستانه قرن ۲۰ از این شکاف کاسته شد و بدین ترتیب نظر روانشناسان به اهمیت نهادها و محیط فرهنگی و ادعان جامعه‌شناسان به توجه و نقش فزاینده و عوامل روانی در فرآیند اجتماعی معطوف گشت. (رابرت فالتر گراف، ج ۱، ۳۰۰) در نگاه خرد و کلان به مفهوم منازعه، اندیشمندان خردنگر مسائل ناخودآگاه، ذاتی و غریزی را مطرح می‌کنند. اندیشمندان کلان‌نگر انگیزه‌های آگاهانه و الگوهای تفکر، زبان و ارتباطات را اهمیت می‌دهند که این الگوها از جامعه ریشه می‌گیرند. جنگ بین‌المللی از اشکال منازعه اجتماعی است و از انواع دیگر منازعه اجتماعی می‌توان به جنگ داخلی، کودتا، شورش چریکی، تحصن، تهدید، قدرت‌نمایی، تحریم اقتصادی، جنگ روانی، تبلیغات، مناقشات کارگران با مدیران، مجادلات زنان و مشاجرات خانوادگی اشاره نمود. (پیشین، ۳۰۲)

دانشمندان علوم اجتماعی بر سر دو گونه از منازعه اختلاف نظر دارند. یکی اینکه منازعات انسانی را همچون طیفی بدانیم که در آن اختلاف رفتارهای خشونت‌آمیز نه در علل اساسی آنها بلکه در مسائل عرضی مانند ماهیت طرفین منازعه، وسعت، دوام، شدت، نوع مسائل مورد اختلاف، فرآیندها و شیوه‌های منازعه، و سلاح‌های مورد استفاده است و دیگر آنکه منازعه را مجموعه بیشماری از پدیده‌های مجزا بدانیم که برخلاف شباهت ظاهر نیاز به تبیین خاصی دارند. (پیشین، ۳۰۳-۳۰۲) لوئیس کوزر (Louis Coser) با تعریف جامعه‌شناختی از مفهوم منازعه، معتقد است که منازعه مبارزه‌ایی بر سر ارزش‌ها، مطالعه‌ی منزلت، قدرت و منابع نادر که در آن هدف هر یک از طرفین ختنی کردن، صدمه زدن یا نابود کردن رقبای خویش است. (پیشین، ۲۹۶).

جنگ، خشونت و قدرت از اساسی‌ترین ویژگیها در رویکرد واقع‌گرایان است و منتقدین آنها با تمرکز روی مفهوم خشونت به بیان نکات موردنظر خویش پرداخته‌اند. در رویکرد واقع‌گرایان چندین موضوع مهم خودنمایی می‌کند که عبارتند از: خشونت ناگزیر و ازلی است. خشونت ابزاری برای موفقیت در حوزه‌ی قدرت است. در سیاست، خشونت منبع نهایی قدرت است. منازعات از طریق قدرت و خشونت حل و فصل می‌شوند. دولت و حکومت بازیگران برتر و مهم‌اند. (مقدمه‌ای بر مطالعات صلح، ۱۰-۹)

بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی و از جمله صلح‌طلبان ادعان دارند که محو کل منازعه از صحنه‌ی زندگی انسان نه تنها غیر ممکن بلکه نامطلوب نیز هست، زیرا پاره‌ای از اشکال

منازعه برای تحول و پیشرفت اجتماع ضروری است. بدین ترتیب منازعه یکی از جنبه‌های پایه‌ای رشد است، جنبه‌ایی که نه می‌توان آنرا کاملاً کنترل نمود و نه می‌توان مانع از بروز آن گشت. به گفته‌ی بوتول (Bouthoul) «آدمیان در ضمیر ناخودآگاهشان سیاست کشمکش را دنبال می‌کنند که همواره آماده طغیان کردن است.» (بوتول، ۱۳۶۴، ۲۰۴). در واقع می‌توان هفت نوع رویکرد را در مورد مفهوم منازعه بیان نمود.

۱- منازعه امر ذاتی موجودات اجتماعی است. ۲- منازعه مربوط به طبیعت و ساختار اجتماعی جامعه است. ۳- منازعه یک امر اخلاقی برانگیز در سیستم اجتماعی و نشانه‌ی آسیب‌پذیری است. ۴- منازعه نقش کارکردی در سیستم اجتماعی دارد و برای تحول اجتماعی ضروری است. ۵- منازعه ویژگی اجتناب‌ناپذیر منافع دولت‌های رقیب در صحنه‌ی بین‌المللی است. ۶- منازعه یک سوءبرداشت، سوء محاسبه ناشی از ارتباطات ضعیف بین طرفین یک کشمکش می‌باشد. ۷- منازعه روند عمومی تمام جوامع است. (Miall et al. p.66) در یک جمع‌بندی از رویکردهای فوق، آنها را می‌توان از نگاه مکاتب جامعه‌شناسی بگونه زیر خلاصه نمود. جامعه‌شناسان پیرو مکتب تالکوت پارسونز به لحاظ تأکیدی که بر سازگاری اجتماعی، سمت‌گیری ارزشی مشترک و حفظ نظام دارند منازعه را نوعی بیماری تلقی می‌کنند که دارای عواقب گسیختگی است. اما بیشتر جامعه‌شناسان اروپایی از قبیل مارکس (Marks)، سایمل (Simmel)، رالف دارندورف (Ralf Dahrendorf)، و نیز بیشتر جامعه‌شناسان دوره‌ی پیش از پارسونز مانند رابرت پارک (Robert park)، جان برجس (Jon Berjes)، ویلیام سامز (William Sammer)، چارلز کولی، ای آراس (E. A. Ross) و آلبیون اسمال (Albion w. Small) و در دهه‌های اخیرتر جسی برنارد (Jessie Bernard) و لوئیس کوزز، منازعه را در خدمت مقاصد مثبت اجتماعی به شمار آورده‌اند. از دید نظریه‌پردازان کارکردی گرا، منازعه نه تنها موجب یکپارچگی گروه می‌شود بلکه به ایجاد هویت گروهی نیز کمک کرده، مرزهای گروه را روشن‌تر ساخته و انسجام گروه را افزایش می‌دهد. (فالتز گراف، ج ۲، ۴۸۰-۴۷۹)

۲- ابعاد حل و فصل منازعه و مفاهیم مرتبط به آن

تعاریف و تعبیرهای مختلفی از مفهوم حل و فصل منازعه مطرح شده است. یکی از نویسندگان به دو بعد ارزشی و توصیفی نظریه منازعه اشاره می‌کند. در مفهوم ارزشی، حل منازعه به معنی تغییر در شرایطی است که احساس یا تلقی منازعه از بین می‌رود در حالیکه وضعیت برای طرفین دعوا قابل قبول باشد. به عبارت دیگر، مفهوم ارزشی مربوط به حل صلح‌آمیز بدون خشونت منازعه است که برای طرف‌های درگیر عادلانه باشد. در بعد توصیفی، حل منازعه به معنی روشی است بدون توجه به اینکه طرف‌های درگیر به یک نتیجه‌ی قابل

قبول برسند. در این میان، حل منازعه دربرگیرنده نتایجی است که ممکن است کشمکش را با ابزارهای سرکوبگرانه پایان دهد. (Miall, pp. 43-44) در قسمت مقدمه گفته شد که نظریه حل و فصل منازعه دربرگیرنده تمامی ابزارهای غیرخشونت‌آمیز برای رفع کشمکش بین اشخاص، گروه‌ها، سازمان‌ها و مسائل بین‌المللی است. برای تبیین بهتر حل و فصل منازعه، مفاهیم مرتبط با این نظریه به اختصار بیان شود و در عین حال دوره یا سیکل منازعه در نمودار صفحه بعد توضیح داده شده است.

حل و فصل منازعه: دلالت بر رسیدن به توافق بین طرف‌های منازعه است که آنها را به پایان دادن کشمکش مسلحانه ترغیب می‌سازد. در این مرحله، توافق ناشی از تغییر در رفتار طرفین نزاع است. در عمل ممکن است توافق‌ها مجدداً نقض شود و منازعه از سر گرفته شود. **مدیریت منازعه:** مفهوم مدیریت منازعه به طیف گسترده‌تر منازعه اشاره دارد و منازعات خشونت‌آمیزی را دربرمی‌گیرد که محدودیت، کاهش و مهار منازعه جزء ویژگی‌های آن است. **تغییر شکل منازعه:** اصطلاحی است که به تعبیر برخی از تحلیل‌گران فراتر از حل منازعه است. برخی دیگر معتقدند که اصطلاح فوق‌شکل تحول‌یافته حل منازعه می‌باشد. تغییر شکل منازعه مرتبط به روابط اجتماعی غیرعادلانه است و بویژه در مورد منازعات نامتقارن کاربرد دارد. تغییر شکل منازعه برای درک روندهای صلح و همچنین بر تغییر شکل اساسی در روابط طرفین منازعه و شرایطی که در آن منازعه بوجود آمده است دلالت دارد. تغییر شکل منازعه به عنوان اساسی‌ترین سطح تغییر در روند حل منازعه می‌باشد. (Miall et al p.21)

مذاکره: مذاکره فرآیندی است که طرف‌های درگیر با گفتگو و بحث بدنبال حل اختلافاتشان هستند.

میانجیگری: میانجی‌گری یکی از روش‌های اولیه جایگزین حل و فصل منازعه می‌باشد. میانجی‌گری دربرگیرنده مداخله طرف ثالث در روند مذاکره می‌باشد. نقش میانجی‌گر کمک به طرفین منازعه به منظور برقراری ارتباطات مؤثر و پیدا کردن راه‌حل قابل قبول دو طرفه می‌باشد. میانجی‌گری به عنوان یک روش برای کنترل منازعه و حل اختلافات از طریق مسالمت‌آمیز از تاریخ طولانی در هر دو فرهنگ غرب و شرق برخوردار می‌باشد. در صحنه‌ی بین‌المللی که با منازعات تشدید شونده دائمی همراه با هرج و مرج و فقدان قواعد بازی پذیرفته روبرو می‌باشیم، میانجی‌گری به همان اندازه‌ی خود منازعه متداول است. (برکویچ و دیگران، ص ۱۰۶). واژه میانجی‌گری از منظر حقوقی در دو معنی به کار می‌رود. یکی وساطت بین دو طرف منازعه به منظور عفو طرف متجاوز بوسیله قربانی یا زیان‌دیده یا به منظور رفع اختلاف و ایجاد صلح و سازش بین آن دو دیگری، پایمردی وساطت نزد حاکم (قاضی) به نفع مجرم و گناهکار به منظور عفو و بخشش خطای او یا تخفیف در مجازات وی (سید محمد

حسینی، ص ۶). میانجی‌گری از منظر سیاسی در یک نگاه کلی دو نوع می‌باشد. در شیوه‌ی اول میانجی‌گری صرفاً نقش تسهیل‌کننده‌گی دارد و زمینه‌ی ارتباطات طرفین را فراهم می‌کند و طرف‌های درگیر کنترل خود را بر نتیجه‌ی معارضه حفظ می‌کنند (Pure Mediation). در شیوه‌ی دوم میانجی‌گر نقش فعالی در روند گفتگوها بعهده می‌گیرد و با انگیزه‌های مثبت و منفی در قالب تشویق و تهدید طرف‌های منازعه را برای رسیدن به نتیجه‌ی مورد نظر هدایت می‌کند (Mediation with Muscle)

حل مساله : حل مسأله رویکردی است که در آن طرف‌های منازعه برای بازنگری مجدد در روند یک منازعه به منظور رسیدن به نتیجه‌ی برد - برد فراخوانده می‌شوند. به نظر برتون حل مسأله دارای چهار مرحله است. در مرحله‌ی اول، طرف‌های منازعه شرایط خود را بیان می‌کنند که مرحله‌ی طرح شکایت است و غالباً در یک فضای ناآرام و پر سر و صدا است. در مرحله‌ی دوم، گروه مشاهده برای طرح سوال و اخذ اطلاعات از طرف‌های منازعه به منظور نزدیک نمودن دیدگاه‌های آنان تلاش می‌کنند. در مرحله‌ی سوم، گروه مشاهده و طرف‌های درگیر با یکدیگر موضوع منازعه را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند. در مرحله‌ی چهارم، گروه مشاهده برای پیدا کردن راه‌حل طرفینی که دربرگیرنده نیازها، منافع و ارزش‌های مشترک آنان است تلاش می‌کنند. (Miall, p.74).

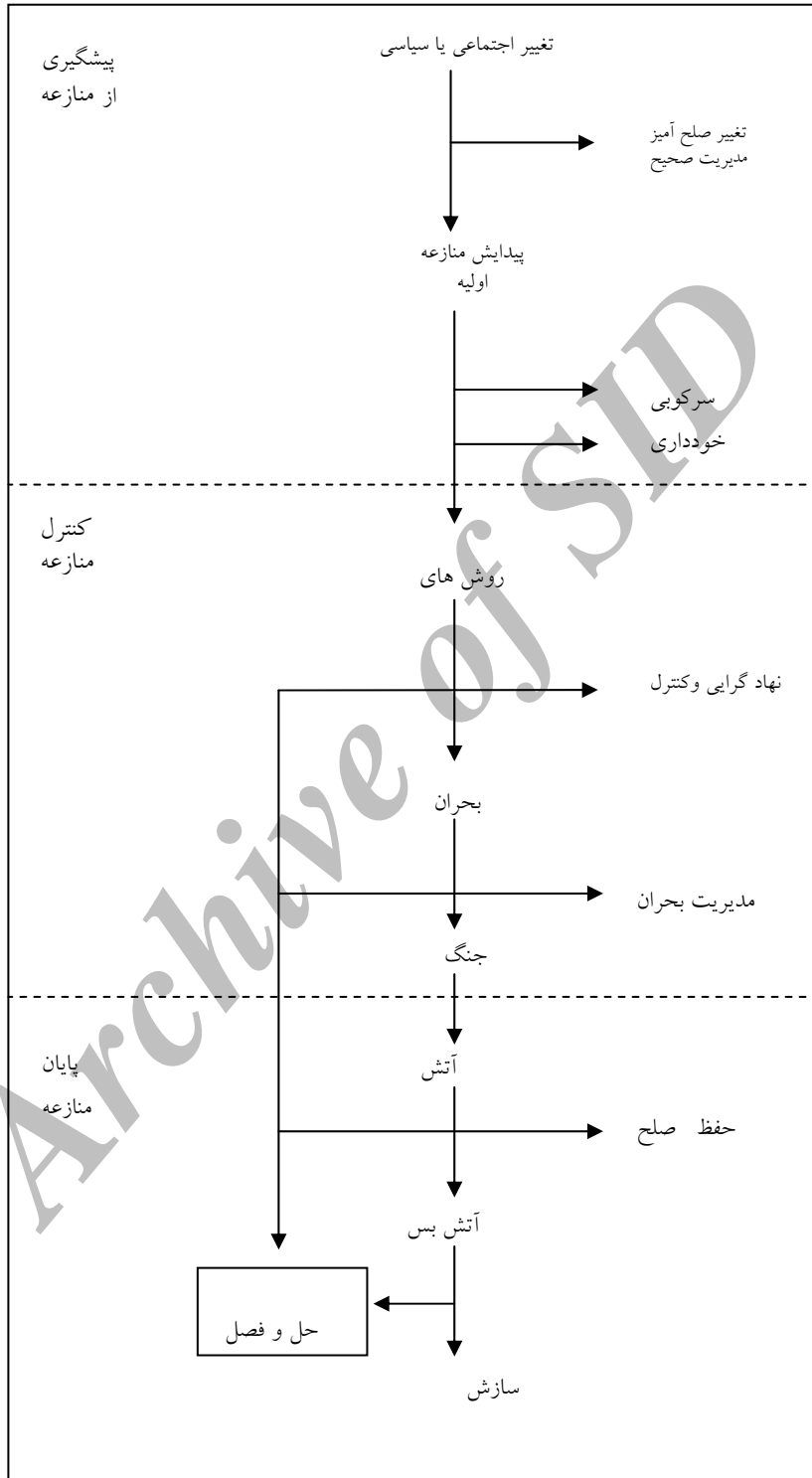
استقرار صلح : استقرار صلح (صلح‌سازی) به مفهوم نزدیک ساختن دیدگاه‌های طرفین منازعه به یکدیگر از طریق مسالمت‌آمیز می‌باشد. هدف از استقرار صلح فراهم نمودن بیشتر فضای گفتگو و مذاکره میان طرف‌های متخاصم می‌باشد. در واقع در صلح‌سازی همه طرق مسالمت‌آمیز حل منازعات مسلحانه مطرح می‌باشد و هدف آن کاهش شدن نبرد، جداسازی نیروها، جلوگیری از خونریزی، دعوت از طرف‌های درگیر به شیوه مسالمت‌آمیز حل اختلافات و در نهایت وارد شدن به مذاکرات جهت حل بلند مدت اختلاف‌ها می‌باشد. (سازمند، ص ۱۹۵)

حفظ صلح : حفظ صلح اشاره به وضعیت و موقعیت نیروهای مسلح بین‌المللی برای جداسازی نیروهای نظامی متخاصمین دارد که اغلب با اقدامات غیرنظامیان برای نظارت بر روش‌های مداخله‌ی انسان‌دوستانه همراه می‌شود.

صلح سازی : اشاره به شرایطی دارد که فعالیت میانجی‌گران صلح و نیروهای حافظ صلح را با پرداختن به موضوعات ساختاری منازعه و روابط بلند مدت طرف‌های منازعه استحکام می‌بخشد. هدف صلح‌سازی تلاش به منظور تغییر در برداشت یا نگرش طرف‌های منازعه، و هدف صلح بانان تغییر در رفتارهای تخصصی به سوی رفتارهای صلح‌آمیز و هدف صلح‌سازی تلاش برای حل منازعات درونی و ریشه منازعه و فائق آمدن بر آن می‌باشد. پطرس غالی، دبیر

کل پیشین سازمان ملل در تعریف واژه فوق بیان می‌دارد که این رویکرد عملی است برای تشخیص حمایت از ساختارهایی که تمایل به قدرتمندی و استحکام صلح به منظور جلوگیری از بازگشت مجدد به منازعه می‌باشد. (Ghali, 1992, p.11)

هر یک از رویکردهای توضیح داده شده دلالت بر بخشی یا مرحله‌ای از فرایند یک منازعه دارد. در یک نگاه کلی دوره یک منازعه را می‌توان در سه مرحله بشرح زیر تقسیم نمود. شکل صفحه مقابل نمودار حیات یا دوره یک منازعه را نیز نشان می‌دهد مرحله‌ی اول دوره‌ی پیش‌گیری از منازعه می‌باشد. اصولاً تغییرات سیاسی و اجتماعی منجر به بروز و ظهور منازعه نه چندان آشکار می‌شود. تغییرات سیاسی و اجتماعی منجر به بروز و ظهور منازعه نه چندان آشکار می‌شود. تغییرات سیاسی و اجتماعی چنانچه به خوبی مدیریت شود از صعود به سمت منازعه جلوگیری می‌کند. در سطح بعدی که منازعه به گونه‌ای غیرآشکار بروز می‌کند، طرفین تنازع اهداف تعارضی دارند. در این سطح می‌توان با روش‌های گوناگون از قبیل مذاکره، تشویق، نفوذ از پیشرفت منازعه جلوگیری نمود و یا به روش دیگر منازعه را از طریق سرکوب از بین برد. مرحله‌ی دوم مهار یا مدیریت منازعه می‌باشد. در این دوره منازعه وارد یک مرحله بحرانی و سپس جنگ می‌شود. در سطح اول که منازعه به صورت بحران ظاهر می‌شود. نقش نهادهای تصمیم‌گیر و بازیگران در کنترل منازعه و عدم تبدیل آن به بحران بسیار مهم است. چنانچه مدیریت منازعه موفق به مهار آن نشود، تبدیل به بحران می‌شود. در صورتی که ساز و کارهای مدیریت بحران کارساز نباشد، منازعه بصورت جنگ بین طرف‌های درگیر ظاهر می‌شود. مرحله‌ی سوم دوره‌ی پایان منازعه می‌باشد. در این دوره با توسل به قوانین جنگ مرحله‌ی اجرای آتش‌بس که با وظایف نیروهای حافظ صلح همراه است آغاز می‌شود و سپس تحت قوانین و شرایط منشور ملل متحد سازمان ملل حل و فصل منازعه صورت می‌پذیرد که این مرحله راه را برای سازش مجدد بین طرف‌های درگیر هموار می‌کند. اقداماتی را که در مرحله‌ی دوم تا پایان برای حل منازعه صورت می‌گیرد را می‌توان رفع ریشه‌ای منازعه یا حل و فصل آن نامید.



۳- شکل گیری حل و فصل منازعه

۳-۱- مرحله‌ی اول: بنیان‌ها - ۱۹۶۰ - ۱۹۵۰ م

تلاش‌های اولیه در مورد موضوع حل و فصل منازعه در فرانسه، آلمان، هلند، سوئیس، ایالات متحده آمریکا عمدتاً بر مبنای مطالعات تجربی در فاصله‌ی جنگ جهانی اول و دوم بود و افرادی از قبیل کوینسی راییت (Qunciy wright) از آمریکا، ریچاردسون (Richardson) از انگلستان و پیتریم سوروکین (Richardson) از روسیه به این مطالعات مبادرت داشتند. راییت در بررسی جامع خویش درباره جنگ، بر علیت چندگانه جنگ تأکید می‌کند و علیه رویکردهای ساده‌انگارانه در مورد این مسأله هشدار می‌دهد. وی در بررسی خود یک مدل با مشخصات چهار عامل در مورد ریشه‌ی جنگ ارائه می‌کند که عوامل آن با سطوح تکنولوژی، قانون، سازمان سیاسی - اجتماعی، و ارزش‌های فرهنگی متناظر است. (فالتز گراف، ج ۲، ۵۱۳) لوئیس فری ریچاردسون، فیزیکدان و ریاضیدان صلح‌طلب انگلیسی در پی آن بود که با استفاده از معادلات دیفرانسیل خطی (Linear Differential Equations) سیاست‌های تحصیل تسلیحات دو جناح رقیب را در داخل چارچوب یک مدل محرک - پاسخ دو جانبه یا کنش - واکنش متقابل مورد تحلیل قرار دهد. کار اصلی ریچاردسون در مورد جنبه‌های ریاضی مسابقات تسلیحات بود. وی در یک اثر دیگر خود منازعات مرگبار میان دولت‌ها را بر اساس تعداد کشته‌ها دسته‌بندی می‌کند و فراوانی جنگ‌ها میان دولت‌ها، طول دوره‌های جنگ و صلح، الگوی تکرار جنگ‌ها، احتمال آنکه در جنگ‌های متوالی متحدان و دشمنان ثابت بمانند، همبستگی میان وقوع جنگ‌ها و عواملی همچون مجاورت جغرافیایی، جمعیت، مذهب و زبان را بررسی می‌کند. (پیشین، ص ۵۷۷). نه ریچاردسون و نه پیتریم سوروکین نتوانستند یک الگوی واحدی را در رابطه با جنگ مشخص سازند. رقابت تسلیحاتی که ریچاردسون آن را مطرح نمود در معنای واقعی خود، نوعی چانه‌زنی و ایجاد اهرم نفوذ است که لازم نیست قطعاً به جنگ منجر شود و چه بسا به روابط با ثبات‌تری ختم گردد که مشخصه‌اش آرام گرفتن رقابت تسلیحاتی و تمایل به انتقال از رقابت به سایر شیوه‌های سیاست خارجی مانند شیوه‌های اقتصادی یا دیپلماتیک است. بتدریج با بررسی‌هایی در مورد همگرایی کارکردی، تفاهم میان فرهنگ‌ها، زبان منازعه، ساختار اجتماعی منازعه، تمایز میان اشکال مختلف خشونت به کاربردهای نظریه بازیها و شبیه‌سازی، علت جنگ، روانشناسی رهبران، بررسی تصورات و برداشت‌ها، و رفتار تصمیم‌گیران تحت شرایط بحران، زمینه تحقیقات در مورد نظریه حل و فصل منازعه فراهم گردید.

ماری فولت از متقدمین نظریه منازعه است. او تحصیلات خود را در رشته رفتار سازمانی و روابط مدیران و کارگران دنبال نمود. دو رویکرد چانه‌زنی یکپارچه (Integrated Bargaining) و

چانه‌زنی توزیعی (Distribution Bargaining) را در مطالعات خود مورد استفاده قرار داده است. در رویکرد اول تلاش می‌شود از طریق مبادله اطلاعات به طرفین منازعه راه‌حلی پیشنهاد شود که در مجموع بنفع هر دو باشد. در رویکرد دوم، در روند یک منازعه طرفین بر منافع ثابت خود پای می‌فشارند. تئودوراف لتز جزء اولین کسانی بود که ایده‌های مربوط به حل منازعه در فاصله سال‌های ۶۵-۱۹۴۵ م با تأسیس مرکزی برای این امر بویژه بعد از بمباران هیروشیما و ناکازاکی دنبال نمود. کنت بولدینگ (Kenneth Boulding) از جمله افراد شاخص در رشته‌ی حل منازعه و صلح می‌باشد. او در سال ۱۹۳۷ در رشته‌ی اقتصاد از دانشگاه میشیگان آفریقا فارغ‌التحصیل شد و نشریه حل منازعه را در ۱۹۵۷ م و مرکز پژوهشی در این زمینه را در سال ۱۹۵۹ م در دانشگاه میشیگان تأسیس نمود. دیدگاه‌های وی مبتنی بر اجتناب از جنگ بوده و به تقویت پایه‌های اطلاعاتی و مراکز اطلاعات اجتماعی پرداخته است. از جمله آثار بولدینگ کتاب «منازعه و دفاع» می‌باشد که در سال ۱۹۶۲ م توسط وی به رشته تحریر درآمد.

در کتاب فوق در مورد نتایج احتمالی اختلافات بین‌المللی در بحث مربوط به ابزارهای رسمی - دیپلماتیک، واژه سازش را به عنوان یکی از شش نتیجه یا راه‌حل ممکن می‌داند و پنج نوع دیگر از نظر وی عبارتند از: انحراف یا چشم‌پوشی داوطلبانه، غلبه با استفاده از خشونت، تسلیم اجباری، بازداشتن مؤثر رای و راه‌حل انفعالی، (هالستی، ۱۳۳۳، ۷۱۱-۷۱۰) بولدینگ در کتاب فوق‌الذکر نظریه مربوط به سقوط یا ناکارایی دولت ملی را مطرح می‌نماید. در حالیکه دورنمای اقتصادی صلح با پیش‌بینی‌های تجویزی از روابط بین‌الملل قادر نبود تبعات ناکارایی دولت را تحلیل کند. به نظر وی اگر جنگ حاصل خصوصیات ذاتی سیستم دولت حاکم باشد، با رویکرد اصلاحی در سازمان بین‌المللی این امر قابل پیش‌گیری است. بولدینگ نظریه عمومی سیستم‌ها را نیز طبقه‌بندی نموده است. برخلاف سیستم‌های ساده، انسان‌ها دارای توانایی آگاهی از خود هستند و گزینش اطلاعات بر اساس یک ساختار شناختی خاص یا تصور را امکان‌پذیر می‌سازد. وی مفهوم تصور را برای درک سیستم‌ها و بررسی پدیده‌های سیاسی همچون منازعه و تصمیم‌گیری مفهومی تعیین‌کننده می‌داند. (فالتر گراف، ج ۱، ۳۳-۲۳۲) از جمله افراد شاخص دیگر در این دوره یوهان گالتونک (Johan Galtung) می‌باشد که در زمینه فلسفه، جامعه‌شناسی و ریاضیات مطالعه نمود. در سن ۲۱ سالگی از ایده‌های صلح‌طلبی گاندی متأثر شد. در سال ۱۹۵۱ استاد مدعو جامعه‌شناسی در دانشگاه کلمبیا در آمریکا شد و در سال ۱۹۶۰ اقدام به تأسیس موسسه تحقیقاتی در زمینه حل منازعه شد. مفهوم مثلث منازعه از جمله ایده‌های گالتونک می‌باشد. وی مفاهیم کلیدی منازعه، نگرش و رفتار در یک منازعه را به مثلث تشبیه می‌کند که منازعه در رأس و مفاهیم نگرش و رفتار در طرفین مثلث قرار دارند. منازعه به مفهوم عدم تطبیق اهداف در روند منازعه و نگرش یا طرز تلقی به

برداشت‌های طرفین منازعه از یکدیگر مرتبط است. رفتار، مجموعه حرکتی است که شامل همکاری، اعمال فشار، الگوهای مبتنی بر سازش و یا دشمنی با یکدیگر می‌باشد. از نظر گالتونک سه مفهوم یاد شده به مثابه چرخ دنده‌های یک وسیله مکانیکی می‌باشند که در تعامل با یکدیگر پیش می‌روند. (Miall, pp: 52-53) نگاه گالتونک به منازعه در قالب رویکرد ساختاری است و برای حل منازعه دو روش مطرح می‌کند. یکی ارتباطات کنترل شده و دیگر روش حل مسأله. از افراد شاخص دیگر در مرحله‌ی اول تحول حل منازعه، جان برتون (John Burton) می‌باشد وی در سال ۱۹۱۵ م در استرالیا به دنیا آمد و در سال ۱۹۳۸ م در رشته اقتصاد از دانشگاه لندن فارغ‌التحصیل شد. اولین اثر وی «منازعه در جامعه» بود که در سال ۱۹۶۶ با همکاری بولدینگ و راپوپرت (Rapoprt) منتشر نمود. وی طرفدار مکتب شیکاگو بود که منازعه را به عنوان امر اخلاقی برانگیز در جامعه قلمداد می‌نمود و راه‌حل آن را توسط جامعه‌شناسان می‌دانست. برتن در سال ۱۹۶۶ م شورای تحقیق علوم اجتماعی بریتانیا را در لندن پایه‌گذاری کرد. در اواسط دهه ۱۹۸۰ م در ادامه کار خود در آمریکا در دانشگاه مری‌لند همراه با ادوارد اذر (Edward Azar) مرکزی را جهت مطالعه مدیریت منازعات بین‌المللی با تکیه بر مفهوم منازعات دامنه‌دار اجتماعی (Protracted Social Conflicts) تأسیس نمود. دیدگاه برتن متعلق به نظریه آرمانگرایی در مکتب روابط بین‌الملل است و تلاش‌های فکری او برگرفته از دیدگاه تئوری سیستم‌ها، نظریه بازی‌ها در روابط بین‌الملل و روابط سازمانی و صنعتی در مدیریت می‌باشد. (Mialland et al. p. 45) جان برتون در ۱۹۷۲ این نظریه را مطرح ساخت که باید منازعه را به عنوان امری اساساً ذهنی تلقی کرد. به نظر او دیدگاه قدیمی منازعه ریشه در این اندیشه سیاسی دارد که در وضعیت معین، میزان ثابتی از خشنودی را باید تقسیم نمود به ترتیبی که هرچه الف ببرد الزاماً از کیسه‌ی ب خارج شده است. منازعه‌ایی که در نگاه اول برابر اختلاف «عینی» منافع به نظر می‌رسد، همین که طرف‌های درگیر یکدیگر را دوباره ادراک کنند و برای همکاری مسالمت‌آمیزی که هر دو از آن نفع ببرند فرصتهایی را کشف نمایند، می‌تواند به منازعه‌ایی با یک نتیجه‌ی مثبت برای آنان تبدیل شود. میانجی‌گران در منازعات باید هنگامی که مخاطرات و هزینه‌های انجام یافته برای تحصیل اهداف اولیه دو طرف از طریق منازعه در حال افزایش به نظر می‌رسد به طرفین کمک کنند تا اهداف اولیه خویش را تغییر دهند (Barton, 1972, 5-15) از آنجایی که منازعات سیاسی معمولاً دارای طرح‌های مختلفی در سطوح متفاوت از سازمان هستند لذا توافقات حاصل در سطح حکومت‌ها لزوماً موجب حل منازعه در سطوح محلی‌تر سازمان نمی‌شود. لذا میانجی‌گران به جای ارائه طرح خاصی که خود برای حل منازعه دارند باید راه‌حلهای خود را از طرح‌های درگیر بیرون بکشند. بنابراین نباید انتظار داشت که طرف‌های منازعه با هم مصالحه کنند. زیرا راه‌حل‌های سازش‌جویانه غالباً موضوعات اساسی

مورد منازعه را حل نشده و هر دو طرف را ناخشنود باقی می‌گذارد. از نظر برتن حل منازعات باید به شیوه‌ی حل مسأله باشد و نه به صورت نوعی تمرین چانه‌زنی (فالتر گراف ج ۲، ۵۵۴) در راستای رویکرد حل مسأله، جان برتن و تنی چند در سال ۱۹۵۶ م نمایندگان دو کشور اندونزی و مالزی را بمنظور بحث و گفتگو در منازعه بین دو دولت فراخواند. گروه که عمدتاً آکادمیک بودند مدیریت جلسات کار گروهی را به عهده داشتند که چهار روز به طول انجامید و به دنبال آن دو کشور مذکور به جنگ پایان دادند و نمایندگان آنها مذاکرات را آغاز نمودند. (Miall, p. 74) آنچه که مورد بحث واقع شد مربوط به مرحله‌ی اول شکل‌گیری نظریه حل و فصل منازعه است. از آنجایی که نظریه مذکور در چالش با محیط و بازیگران روابط بین‌الملل بوده است، بنابراین طی دهه ۶۰-۵۰ تحت تأثیر جدال‌های بین سنت‌گرایان و رفتارگرایان بوده است. اواسط دهه ۵۰ مباحثات و جدال‌های رفتارگرایان و سنت‌گرایان در مورد قابلیت و ماهیت روش‌های نوین بین‌المللی است. در اواخر دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰ تحقیقات رفتارگرایان پیشرو در رشته روابط بین‌الملل نهادینه می‌شود و از جمله می‌توان به تأثیرات متقابل وقایع جهانی به سرپرستی چارلز مک‌لند (Charles McClelland) و طرح چند بعدی بودن ملتها با نظرات رد الف رامل (Rudolph Rummel) اشاره نمود. هدف این دو نویسنده دستیابی به طبقه‌بندی مفاهیم کلیدی درک روابط متفاوت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بین ملتها بود که در رشد نظریه حل و فصل منازعه مؤثر بوده است.

۳-۲- مرحله‌ی دوم: ساختارها - ۱۹۸۰ - ۱۹۷۰ م

با آغاز دهه ۷۰ م، موضوع حل و فصل منازعه از حوزه‌های وسیع‌تر وارد قلمروهای ویژه با سه ویژگی شد. ۱- جلوگیری از جنگ هسته‌ای ۲- نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های چشم‌گیر در سطح جهانی ۳- کنترل و تعادل بوم‌شناختی
تلاش‌ها برای طبقه‌بندی کردن دانسته‌های نظری از منازعات نابودکننده در سه سطح دنبال شد. الف- در زمینه تنش‌زدایی بین ابرقدرت‌ها و توافق‌های مبتنی بر برد-برد، از جمله توافق‌های منع محدود آزمایش سلاح‌های هسته‌ای (PTBT) در سال ۱۹۶۳ م و بدنبال آن گفتگوهای مربوط به محدود کردن و عدم تکثیر سلاح‌های استراتژیک (NPT) بین ابرقدرت‌ها را نام برد. اقدامات مشابهی در دهه‌ی ۱۹۸۰ م مبنی بر طراحی استراتژیهای دفاعی جایگزین در سطح جهانی صورت گرفت. توسعه جامعه اقتصادی اروپا و پیمان آتلانتیک شمالی به منزله‌ی تأیید ایده‌هایی بودند که توسط دیوید میترانی (David Mitrany) و کارل دویچ (Karl Deutsch) انجام گرفت

ب- در سطح سیاستهای داخلی، در ایالات متحده آمریکا تحولی در مورد شیوه‌های میانجی‌گری برای حل اختلافات جوامع صنعتی، اختلافات خانوادگی و اقدامات مربوط به جایگزینی حل اختلافات در زمینه سیاستگذاری عمومی صورت گرفت.

ج- اقداماتی به منظور تبیین و تحلیل منازعات با ریشه طولانی توسط برتن در سال ۱۹۸۸ م و تحلیل منازعات شدید توسط کریس برگ (kriesberg) در ۱۹۸۹ م انجام یافت در زمینه منازعات فوق‌الذکر دو کتاب، یکی توسط کریس برگ با عنوان «جامعه‌شناختی حل منازعه» در ۱۹۷۳ م و دیگری تحت عنوان «ساختار منازعه بین‌المللی» توسط کریستوفر میچل (Christopher Mitchell) در ۱۹۸۱ م منتشر شد. (Miall etal, p. 49)

اختلاف نظر بین ساختارگرایان اروپایی و عمل‌گرایان آمریکای شمالی در دهه‌ی ۱۹۶۰-۱۹۵۰ بر سر تبیین مسائل پژوهش برای صلح موضوع حادی بود و این اختلاف نظر در دهه‌های بعد نیز خود را نشان داد.

هربرت اسکمید در اوایل دهه ۷۰ در مقاله‌ای با عنوان «پژوهش برای صلح و سیاست» از آن دسته از صاحب‌نظران که از موضوع عدالت اجتماعی غفلت کرده بودند به سختی انتقاد نمود. به نظر وی فقدان جنگ به مفهوم صلح منفی است که بی‌عدالتیها را در سطح جهانی عمیق‌تر کرد و تقلید ظاهری از صلح را موجب می‌شود. در دوره‌ی دوم تحول نظریه حل منازعه سه مکتب تقریباً مشخص از یکدیگر در زمینه‌ی پژوهش درباره صلح بوجود آمده است. برای هر یک از این مکاتبها صلح فقدان خشونت است. ولی چه گونه خشونتی مورد نظر است؟ آیا صلح به خودی خود یک هدف است یا وسیله رسیدن به یک هدف و یا هر دو اینها؟ ۱- برای حداقل‌جویان (Minimalists) که محدودترین تعریف را از صلح ارایه می‌دهند، صلح عبارتست از فقدان جنگ بین‌المللی. منظور از جنگ برخورد نظامی بین واحدهای شناخته شده به عنوان دولت‌های حاکم است که در آن تلفات از هزار نفر تجاوز کند. البته این تعریف اساس درستی ندارد اما کار پژوهش این‌گونه محدودیت‌ها را لازم می‌داند این عمل نیز خود نشانه انتخاب یک ارزش است. ۲- مکتب بینابین وجود دارد که تعریف وسیع‌تری از ارزش‌های مختص به خود ارایه می‌دهد. صلح فقط فقدان جنگ نیست. بلکه نظام تهدید یعنی بکار انداختن یک دستگاه قوی اجبار و الزام در برابر طرف مقابل نیز نباید وجود داشته باشد. بر اساس این مکتب، بازدارندگی نمی‌تواند از وقوع جنگ جلوگیری کند. صلح نه فقط فقدان جنگ بلکه فقدان ابزارها و نهادهای جنگ نیز می‌باشد آناتول را پوپورت و کنت بولدینگ از مدافعان این عقیده هستند. البته بولدینگ این مسأله را مطرح می‌کند که چگونه می‌توان از نظام‌های تهدید به صلح پایدار رسید و حل این مسأله شرط و الزامی برای تمامی مسائل دیگر

است. ۳- بر اساس مکتب سوم، صلح عبارتست از فقدان هرگونه خشونت، چه واقعی، چه بالقوه چه بطور مستقیم اعمال شود و چه در ساختهای اجتماعی قرار گرفته باشد. لازمه چنین صلحی تجدید ساخت کامل اجتماع از طریق هماهنگ ساختن منافع در تمام سطوح هم در زمینه بین‌المللی و هم در زمینه داخلی است. (اسپیون اید، ۱۹۷۴، ۴۶-۱۴۳) آنچه مسلم است میان تعریف‌های مختلف که بیان شد فقط تفاوت درجه وجود دارد. تعاریف صلح کم و بیش محدودند ولی ضد و نقیض نیستند. زیرا همه معتقدند که صلح جنگ را طرد می‌کند. با این وجود مکتب بینابین در کنار مسائل دیگر، بدنبال آن است که علل پدیده سلاح اندوزی و در مواردی نیز قدرتهایی که بر الزام و اجبار داخلی مؤثرند مورد مطالعه قرار گیرند. مکتب حداکثر خواهان با استراتژی عدم خشونت خواهان مبارزه‌ای برای عدالت، صلح مدنی و شناساندن ارزش قانون به شهروندان است بنابراین عدم خشونت طرحی تربیتی برای مسؤول کردن شهروندان به نظر می‌رسد. گاندی می‌گفت: «نخستین ضرورت عدم خشونت، رعایت عدالت پیرامون خود و در همه‌ی زمینه‌هاست». (جهانبگلو، ۱۳۶۸، ۱۶۷) در رابطه با کنترل و تعادل بوم‌شناختی که بیشتر مرتبط با بحث توسعه و صلح پایدار است در مرحله‌ی سوم تحول نظریه حل منازعه بحث خواهد شد. لکن به اجمال می‌توان گفت که در فرآیند عقلانیت بشری، پس از سپری شدن دو دهه از توسعه زیست دوم (۱۹۷۲)، توسعه‌ی پایدار (۱۹۹۲) به عنوان منشور زمین و برای زیستن در محیط زیست مطرح شد و این منشور، انسان را به عنوان مرکز ثقل توسعه پایدار معرفی کرد. بدنبال آن، در اجلاس جهانی توسعه اجتماعی در پن‌هکاک (۱۹۹۵) نیز این مطلب مورد تأکید واقع شد که مردم هسته مرکزی توسعه‌ی مداوم هستند. افزون بر اینها، پطروس عالی دبیر کل وقت سازمان ملل، در تبیین ضرورت‌های دستیابی به تفاهم اجتماعی در گستره‌ی جهان، بر اولویتهای سه‌گانه ذیل تأکید کرد: فراهم آوردن حمایت اجتماعی، کمک به انسجام و یکپارچگی اجتماعی، و حفظ صلح اجتماعی (بریمانی، ۱۳۸۳، ۱۲۶).

۳-۲-۱- مکتب هاروارد: روش حل مسأله و مذاکره اصولی

در دوره‌ی شکل‌گیری ساختارهای حل منازعه، اقداماتی در جهت فرآیند نظریه به عمل، بویژه در جهت تبیین و بکارگیری روش حل مسأله و مذاکره برای منازعات دامنه‌دار اجتماعی صورت گرفت. دو گروه کاری طی سال‌های ۶۶-۱۹۶۵ به منظور بررسی جوانب مختلف منازعه بین مالزی، سنگاپور و اندونزی و همچنین بین دو جامعه ترک و یونانی تبار قبرس تشکیل شد. گروه اول بنام گروه لندن شامل چند کارشناس از قبیل میشل بنکس (Michael Banks)، آنتونی دروک (Anthony deReuck)، کریس میچل (Chris Mitchell) و میشل نیکلسون (Michael Nicholson) که همراه جان برتون بودند. گروه دوم شامل هربرت

کلمان (Herbert Kelman) و چادالگار (Chad Elgar) بودند که برتون نیز به آنها پیوست. کلمان پروژه تحلیل و حل منازعه بین‌المللی را در دانشگاه هاروارد آمریکا دنبال نمود و یکی از اعضای با نفوذ در ایجاد مرکز پژوهش صلح در دانشگاه میشیگان بود. وی بیش از سی سال سابقه‌ی کار عملی در زمینه حل منازعه داشت و بین سال‌های ۹۳-۱۹۷۴ درگیر حل و فصل منازعه اعراب و اسرائیل شد و با بکارگیری شیوه‌های حل مسأله، مذاکره و پیش‌مذاکره تا سال ۱۹۹۳ مجموعاً مدیریت چهل و چهار کار گروهی را در مورد منازعه فوق‌عهددار بود. (Miall et al, 50) مطالعه در باب نظریه حل منازعه با تکیه بر موضوع مذاکره در منازعات بین‌المللی با روش‌های برد-برد، حل مسأله و منافع دو جانبه را می‌توان در اثر مشترک ویلیام یوری و راجر فیشر یافت. کتاب اصول و فنون مذاکره توسط دو نویسنده در ۱۹۸۱ منتشر شد. فیشر و یوری در طرح تحقیقاتی دانشگاه هاروارد روش جدید مذاکره اصولی را مطرح نمودند که در آن سعی می‌شود از رقابت نزاع‌گونه اراده‌ها که معمولاً از ویژه‌گیهای چانه‌زنی است پرهیز شود. در حقیقت آنان مذاکره‌کنندگان را تشویق می‌کنند که از الگویی که در آن دو طرف، یک سری مواضع را یکی پس از دیگری اتخاذ کند و یا ثابت قدم مانده برای اثبات اینکه تا چه منطقی است امتیازات حساب‌شده‌ایی را پیشنهاد می‌کند دست بردارند. فیشر و یوری به جای چانه‌زنی بر سر مواضع، حل موضوعات منازعه را بر اساس ارزش‌های خود آن موضوعات ترجیح می‌دهند. این بدان مفهوم است که ارزیابی منافع واقعی بر مبنای معیارهای عینی صورت پذیرد. در چنین رویکردی می‌توان توافقات خردمندانه بوجود آورد که منافع مشروع دو طرف را تا حد امکان برآورد ساخته، منافع منازعه را به شکل منصفانه حل و فصل نمود. در واقع می‌توان دیدگاه فیشر و یوری را در باب روش مذاکره اصولی به شکل زیر خلاصه نمود:

۱- برای بی‌اثر نمودن هیجانات عاطفی و پرداختن به ارزش موضوعات، افراد را از مسائل جدا کنید.

۲- توجه خود را بر منافع متمرکز سازید نه بر مواضع

۳- به جای طلب پیروزی به دنبال یک راه‌حل صحیح، گزینه‌های متنوعی را در جهت نفع متقابل همه طرف‌ها چاره‌اندیشی کنید،

۴- برای ایجاد یک نتیجه‌ی منصفانه بر استفاده از معیارهای معینی تأکید کنید،

در دوره‌ی دوم تحول نظریه حل منازعه در زمینه رویکرد مذاکره موفق و ناموفق چند کتب مهم منتشر شد از جمله آنها: «مذاکرات، دورنمای روانشناسی اجتماعی» اثر دراک من (Druckman) (۱۹۷۷)، «روند میانجی‌گری: نظریات و کاربردها»، اثر زارتمن (Zartman) (۱۹۸۷)؛ «هنر و علم میانجی‌گری» اثر راینه‌اچ (Raiffah) (۱۹۸۲)؛ «قدرت و عدم تقارن در مذاکرات بین‌المللی»، اثر زارتمن و رابین (۱۹۹۰) و «مذاکره: استراتژی‌هایی برای منافع دو جانبه» اثر

مال (Hall) (۱۹۹۵). (51). Miall et al.) همچنین در زمینه دیپلماسی دولت و میانجی‌گری که برگرفته از تجربیات دیپلمات‌ها و مذاکره‌کنندگان حرفه‌ای است کتب مختلفی منتشر شد که از جمله می‌توان به چند نمونه اشاره نمود. «رهیافت‌های جدید در میانجی‌گری بین‌المللی» اثر میشل ووب (Mitchell and webb) (۱۹۸۸)؛ «میانجی‌گری بین‌المللی» اثر تاول و زارتمن (Touval and Zartman) (۱۹۸۵)؛ «میانجی‌گری در روابط بین‌الملل: رهیافت‌های چندگانه در مدیریت منازعه»، اثر برکوویچ و رایبن (Rubin) (۱۹۹۲) و «پژوهشی درباره میانجی‌گری». اثر کرسل و پریست (kressell and pruit) (۱۹۸۹). از میان کسانی که در زمینه میانجی‌گری نرم (soft mediation) مطالعه نموده و تجربیات عملی کسب نموده است آدام کرل (Adam curle) می‌باشد. کرل با پیشینه‌ای از مطالعات آکادمیک خود در زمینه‌های انسانشناسی، روانشناسی و تعلیم و تربیت از دانشگاه هاروارد به دانشگاه براد فورد انگلستان آمد. همزمان با موسسه ریچاردسون در دانشگاه لانکستر و مرکز تحلیل منازعه در دانشگاه کنت به همکاری مشترک پرداخت. علاقه کرل در پژوهش صلح محضول تجربیات او در خطوط اول منازعه هند و پاکستان و آفریقای جنوبی بود. او در این مناطق نه تنها مشاهده‌کننده مسائل جنگ بود بلکه بطور روزافزونی به صحنه‌ی عمل پا گذاشت و به عنوان میانجی‌گری در این دو منازعه ایفای نقش نمود. در اولین کتابش با عنوان (۱۹۷۱) Making peace، صلح و منازعه را مجموعه‌ای از روابط صلح‌آمیز و غیر صلح‌آمیز می‌داند. او صلح را در برد وسیعی از تحول انسانی ملاحظه می‌کند تا به عنوان مجموعه‌ای از قوانین، نظامها و سازمان‌ها. در کتاب دیگرش با عنوان (۱۹۸۹) in the Middle) به چند عامل در روند میانجی‌گری اشاره می‌کند. از جمله اینکه میانجی‌گری بدنبال ساخت و توسعه ارتباطات بین طرف‌های درگیر است و تلاش می‌کند با تهیه و ارایه اطلاعات و طرح همکاری با طرفین منازعه و استفاده از ابزارهای تشویق و تنبیه زمینه لازم را برای حل و فصل منازعه فراهم کند. کرل در شیوه‌های میانجی‌گری به رویکرد Track II Diplomacy معتقد است که این نوع میانجی‌گری بر اساس رهیافت مداخله مقامات حکومتی و دیپلمات‌های غیررسمی در روند منازعه می‌باشد. (53). Miall et al.) ارتباط بین صلح‌سازی و توسعه موضوع دیگری است که کرل در اثر دیگرش در ۱۹۹۵ با عنوان: واکنش مثبت به خشونت معاصر، به آن می‌پردازد. او مفهوم توسعه را با برخورداری از شرایط زیر مورد تأکید قرار می‌دهد:

- ۵- برای غلبه بر حریفان قدرتمندی که از بازی بر مبنای قواعد شایسته خودداری می‌کنند، راههای مختلفی را بیاموزید و تجربه کنید (جیمز دوئرتی، ج ۲، ۵۵-۵۵)
- ۱- بسندگی: وجود امکانات لازم برای افراد جامعه به منظور توسعه ظرفیت‌های انسانی در امور بهداشت، غذا، آموزش، مسکن و غیره.

۲- امنیت: عدم نگرانی از خشونت ناشی از جنگ، جرایم، فساد سیاسی، خشونت گروهی و همچنین داشتن امنیت از بلایای طبیعی

۳- رضایتمندی: برخورداری از امنیت و بسندگی در بستر فرهنگی لازم.

۴- انگیزه: وجود زمینه‌های تشویق همراه با امکانات برای پیشرفت در امور آموزش، صنایع دستی، فعالیت‌های فرهنگی، مسکن و غیره. در راستای تحقق شرایط فوق در محیط منازعه، کرل همواره بر آموزش تأکید می‌کند. منظور وی از آموزش آمادگی مردم برای ایفای نقش معین در حل منازعه و کمک به آن دسته افرادی که در معرض سرکوب و فشارند و یا آندسته که بقاءشان با خشونت و بحران مورد تهدید واقع می‌شود. همچنین حمایت از کسانی که در معرض ترور می‌باشند و توجه به قربانیان جنگ. (Martinelli, 2000, 8)

در دوره دوم تحول نظریه حل منازعه و طی دو دهه ۷۰-۸۰ در صحنه‌ی روابط بین‌الملل، نظرات فرارفتارگرایان و واقع‌گرایان در چالش با یکدیگر می‌باشد. اگرچه دو گروه دو دیدگاه متفاوت نسبت به نظام بین‌الملل دارند اما معتقدند که مدل‌سازی در روابط بین‌الملل علیرغم نارسائیها، تسهیل‌کننده فهم و درک می‌باشد. لذا الگوهایی مانند طرح مذاکرات هاروارد برای مدل مذاکرات اصولی و یا ارایه مدل‌های میانجی‌گری موفق یا ناموفق برای حل و فصل منازعات داخلی و بین‌المللی در راستای شکل‌گیری ساختارهای نظریه حل منازعه قرار می‌گیرد.

۳-۳- مرحله سوم: بازسازی‌ها - ۲۰۰۰-۱۹۹۰

با شروع دهه‌ی ۹۰ م، تحولات دیگری در زمینه موضوع حل منازعه بوجود آمد. از جمله‌ی این تحولات نقش عوامل فرهنگی در حل منازعه، موضوع تغییر شکل منازعه (conflict Transformation) و مسأله فرهنگ صلح و صلح پایدار می‌باشد. در ارتباط با نقش عوامل فرهنگی در حل منازعه می‌توان گفت گسترش غیرمنتظره امور مربوط به میانجی‌گران و پاسداران صلح در مناطق مورد منازعه در دهه‌ی ۹۰ از طریق سازمان ملل، سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی غیردولتی مشکل فرهنگی در رأس مسائل مربوط به موضوع حل منازعه بوده است. حضور هزاران پرسنل نظامی، غیرنظامی از کشورهای مختلف در مناطق مورد نزاع در تلاش برای دستیابی به اهداف عمومی حل منازعه، گسیختگی‌های فرهنگی را چشم‌گیر کرده است. نظریه حل منازعه به عنوان یک رشته خاص می‌تواند نسبت به مسائل فرهنگی حساسیت داشته باشد و در حالیکه اصول اولیه خود را حفظ می‌کند، دیدگاه‌های مورد غفلت و سنتهای مناطق مختلف دنیا را تقویت کند. افزایش سریع مطالعات انسان‌شناسی در ارتباط با نظریه حل منازعه در دهه ۱۹۶۰ و بدنبال آن در دهه‌های بعد در قالب انتقاد صریح از تئوری

جهانی نیازهای انسانی به چالش عمده تبدیل شد. این استدلال مطرح شد که تئوری‌های برگرفته از منازعاتی که ریشه‌ی نژادی دارند و دربرگیرنده تکنیک‌ها و عادات و رسوم محلی می‌باشند به تحول در زمینه‌ی ارتباطات و رویکردهای عمومی حل منازعه نیاز دارند. در یک تحلیل لدراخ و وهر (Lederach and weher) با انعکاس فعالیت‌هایشان در آمریکای مرکزی دریافتند که الگوهای غربی میانجی‌گری برای خارج از آمریکا و بویژه برای مناطق آمریکای مرکزی قابل اعتماد و درک نیست. آلوین کوهن (Alvin kohen) در بحث میانجی‌گری به مواردی اشاره می‌کند و از آن به عنوان ناسازگاری‌های میان فرهنگی (Cross -Cultural Dissonances) نام می‌برد. منظور وی تفسیرهای مختلف از نقش‌ها، انگیزه‌ها و رفتارهایی است که ساختار فرهنگی دارند و می‌تواند از حل منازعه جلوگیری کند یا در صورتی که مقتضی با معیارهای محلی باشد در حل منازعه تسریع به عمل آورد. برای مثال کوهن اشاره می‌کند که جیمی کارتر رئیس جمهوری وقت آمریکا برای تضمین موافقت‌نامه کمپ دیوید بین انور سادات و مناحم بگین در سال ۱۹۷۸، عمل سستی حل منازعه محلی مصر یعنی ملاقات (mulakah) را طراحی نمود تا از هراس شخصی یا واکنش عمومی جلوگیری کند. (Miall etal, 62-63) در آئین‌های سنتی حل منازعه مناطق خاورمیانه و کشورهای مسلمان کلمه صلح بجای حل و فصل و کلمه مصالحه به جای سازش جایگزین‌های بومی برای کاهش و کنترل منازعه می‌باشند. آئین صلح که جهت مدیریت منازعه نهادینه شده است از پیشینه‌ی تاریخی در فرهنگ عمومی اسلام و از سنت قبایل در روستا ریشه می‌گیرد. آئین صلح تأکید بر رابطه نزدیک بین روانشناسی سیال و جنبه‌ی عمومی زندگی مردم دارد و از طریق شناسایی و بکارگیری آن لطمات و ناراحتی‌ها بین افراد و گروه‌ها کاهش می‌یابد و صلح مورد تکریم و احترام قرار می‌گیرد (جوادی، ۲۰۰۳، ۳۶)

از جمله تحولات دیگر در دهه‌ی ۱۹۹۰ در باب حل منازعه، موضوع تغییر یا انتقال منازعه (Conflict Transformation) می‌باشد. ایده تغییر شکل یا انتقال منازعه توسط تنی چند مطرح شده است بویژه در مورد منازعات نامتقارن و در جایی که هدف تغییر شکل روابط ناعادلانه اجتماعی می‌باشد. این دیدگاه بیانگر تغییر شکل عمیق و اساسی در روابط طرفین منازعه و شرایطی است که منازعه را بوجود آورده است. (جوادی، پیشین، ۲۵) پل لدراخ معتقد است که مفهوم تغییر شکل منازعه با ساختار اجتماعی وسیعتر و جهت‌گیری به سوی یک فضای باز اجتماعی برای همکاری، ارتباطات بیشتر و ابزارهای غیر خشونت‌آمیز حل منازعه مرتبط است. در واقع سه عامل برای حل منازعه پر دامنه یا طولانی مدت لازم است. دورنمای همگرایی برای تغییر منازعه در کوتاه مدت و بلند مدت، نیاز به برقراری و تأسیس مبانی در زیربنای صلح و رقابت برای برقراری صلح متکی به آراء مردم لدراخ رویکرد تغییر شکل منازعه را در

تحلیل جنگ داخلی نیکاراگوئه مطرح نمود که در آن اعتماد، شبکه ارتباطی و زمان عوامل مهمی در روند میانجی‌گری بودند. (Miall et al, 157) موضوع قدرت بخشی به عنوان مفهوم بنیانی در دیدگاه لدراخ در مورد نظریه حل منازعه مطرح است. وی پیشنهاد می‌کند که نظریه مذکور از یک نگرش تجویزی مبتنی بر عکس‌العمل‌ها و واکنش‌ها به تمرکز بر قدرت بخشی منابع، چارچوبها و سازکارهایی برای ایجاد صلح سمت‌گیری شود. در این راستا وی رویکرد حل منازعه را بصورت منشوری در نظر می‌گیرد که دربرگیرنده سطوح سه‌گانه می‌باشد.



- ۱- سطح بالای مثلث شامل مقامات سازمان ملل متحد، سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، موسسات مالی بین‌المللی
- ۲- سطح میانی شامل سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی، رهبران کلیسا، مقامات دانشگاهی و بازرگانی خصوصی

۳- در سطح پایین شامل توده مردم می‌باشد. گفتنی است که نگرش لدراخ در نظریه حل منازعه مبتنی بر آموزش برای صلح می‌باشد و بر این اساس بجز رهبران و میانجی‌گران سطح بالا که در مسیر مذاکره برای رسیدن به توافق گام برمی‌دارند، در سطح میانی، افراد بطور رسمی در شاخه‌های آموزش، بهداشت، کشاورزی، تجارت یا سازمان‌های حقوق بشری و در قالب اقلیت‌های نژادی یا گروه‌های منطقه‌ای شناخته می‌شوند که از طریق کارگاه آموزشی وظایف متعددی را به عهده می‌گیرند و آنها می‌توانند اهداف آموزش حل منازعه را در قالب مشارکت پذیری و ارتقاء مهارت‌ها تجربه کنند تا صرفاً به دریافتهای ذهنی خودشان از منازعه توجه داشته باشند. آنها می‌توانند همچنین کمیسیون‌های صلح را در درون گروه‌ها ایجاد کنند. سطح پایین شامل جوامع محلی، سازمان‌های غیردولتی بومی، مقامات بهداشتی و کمپ‌های مهاجرین می‌باشد. در این سطح فعالیت‌های حل منازعه شامل آموزش مربوط به کاهش خشونت و تعصبات در جامعه و به علاوه افزایش تصمیم‌گیری در سطح جامعه می‌باشد. (Martinelli, 10-11) آخرین تحول در نظریه حل منازعه، موضوع فرهنگ صلح و عوامل تشکیل‌دهنده‌ی آن و چگونگی رسیدن به صلح پایدار است که در سال‌های ۲۰۰۰ م و بعد از آن توسط یونسکو و سایر مجامع جهانی مطرح شده است. مسأله فرهنگ صلح مجموعه‌ای از ارزش‌های جهانی را ارایه می‌نماید که برای جهان صلح‌آمیز مورد نیاز است. امروزه مفهوم صلح در مقایسه با گذشته بسیار تغییر نموده است و معنای آن در یک چارچوب علمی معین در مجموعه شاخه‌های معرفت محدود نمی‌شود. فلسفه، اندیشه سیاسی، روابط بین‌الملل، فلسفه اخلاق، ستیزه‌شناسی و روانشناسی از جمله نحله‌های دانش هستند که به مقوله صلح پرداخته‌اند. همچنین در فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون صلح مورد توجه بنیادین قرار گرفته است. عوامل تشکیل‌دهنده‌ی فرهنگ صلح را می‌توان در معیارهای زیرین جستجو نمود:

- ۱- آموزش و پرورش (آموزش برای حل منازعه و صلح)
- ۲- توسعه‌ی پایدار که متضمن مبارزه با فقر، مبارزه با نابرابری و توسعه محیط زیست می‌باشد؛
- ۳- حقوق بشر؛
- ۴- برابری جنسیت؛
- ۵- مشارکت دمکراتیک؛
- ۶- یادگیری، مدارا و همبستگی بین گروه‌ها و اقشار آسیب‌پذیر و مهاجرین انسانی؛
- ۷- ارتباطات مشارکتی و جریان آزاد اطلاعات؛
- ۸- صلح و امنیت بین‌المللی (De Rivery, 2004, 531)

با توجه با اهمیت عوامل فوق است که در مجمع عمومی سازمان ملل متحد سال ۲۰۰۱ به عنوان سال جهانی فرهنگ صلح نام‌گذاری شد و در پنجاه و سومین نشست مجمع عمومی به پیشنهاد یونسکو سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰ به عنوان دهه ملل متحد برای صلح و عدم خشونت برای کودکان جهان نامیده شده است. توسعه و فرهنگ صلح نگاه جدیدی به مفهوم صلح است که توسط کنگره بین‌المللی یونسکو درباره «صلح در ذهن بشر» در ساحل عاج در سال ۱۹۹۲ م مطرح شد. مفهوم فرهنگ صلح در خلاء به ظهور نرسیده است و باید با بکارگیری عوامل مذکور در بالا در سطح جهانی نهادینه شود. فدریکو مایو، مدیر کل سابق یونسکو در اجلاس افتتاحیه مجمع آموزشی صلح که در سال ۱۹۹۳ م در السالوادر برگزار شد به اعمال فرهنگ صلح در فرآیند رسمی و غیررسمی در تمام فعالیت‌های روزانه سخن به میان آورد. (سازمند، ۱۹۹۱، ۱۳۸۲) نکته اساسی که باید مورد تأکید واقع شود این است که رویکرد جدید بین‌المللی نسبت به صلح بر اساس پیشگیری است، تحقق حقوق اقتصادی - اجتماعی نقش غیرمستقیمی را در جلوگیری از وقوع جنگ ایفا می‌کند. فرهنگ صلح شامل ارزش‌ها، طرز تلقی‌ها و رفتارهایی است که بیانگر و الهام‌بخش اعمال افراد و مشارکت متقابل اجتماعی مبتنی بر اصول آزادی، عدالت، دموکراسی، رعایت حقوق انسانی، همبستگی، نفی خشونت، و تلاش برای پیشگیری از جنگ است و حل مشکلات از طریق گفت‌وگو و مشارکت کامل انسان در فرآیند توسعه است.

۴- جمع‌بندی

موضوع حل و فصل منازعه در حقیقت با توجه به سه عامل: ۱- محتوایی که منازعات را تشکیل داده‌اند؛ ۲- دیدگاههایی در روابط بین‌الملل که به مفهومی شدن حل منازعه کمک نموده‌اند؛ ۳- تجربه عملی آن دسته از متخصصین و صاحب‌نظران که برای صلح تلاش نموده‌اند، منجر به پیدایش رشته مستقل بنام مطالعات صلح شده است. بنظر می‌رسد تمام نظریه‌هایی که طالب حذف کامل جنگ از امور بشری و ایجاد صلح هستند در یک امر حیاتی و مهم اتفاق نظر دارند و آن هم وقوع دگرگونی‌های عمیق در رفتارهای بشری می‌باشد. از جمله‌ی این دگرگونی‌ها، نهادینه شدن عدم خشونت در رفتارهای بشری می‌باشد. اگر عدم خشونت را یک رفتار اخلاقی محض و راهی برای مقاومت در برابری عدالتی بدانیم و برای آنکه مقاومت خشونت‌پرهیزانه مؤثر افتد باید در ساختارهای سیاسی - اجتماعی جوامع مدنی رسوخ کند. عدم خشونت موجب و ضامن فضای بحث و تبادل نظر است که در آن اعضای جامعه می‌توانند بر سر مسائل خود مذاکره کنند. بدین ترتیب اگر همچون هانا آرننت معتقد شویم که سیاسی بودن و زیستن در یک دولت شهر به مفهوم آن است که همه چیز از طریق

گفتگو و متقاعد ساختن حل و فصل شوند نه با زور و خشونت، می‌توانیم عدم خشونت را تلاشی برای ایجاد و اداره دموکراسی بشناسیم و به تبع فرهنگ صلح را در جامعه نهادینه سازیم.

در مورد اهمیت و جایگاه نظریه حل و فصل منازعه در برخورد و حل منازعات داخلی، منطقه‌ایی و جهانی می‌توان گفت در حوزه روابط بین‌الملل برتری وجود منازعه در اغلب نقاط جهان نیازمند روزافزون به اجرای اعمال مؤثری را برای جلوگیری از اختلاف، حل مسالمت‌آمیز منازعات و پایداری صلح توأم با عدالت و در نتیجه بهبود امنیت انسانی طلب می‌کند. در دوره‌ی بعد از جنگ سرد همراه با روند جهانی شدن، دگرگونیها در نظام اقتصادی، اجتماعی، زیست‌محیطی، حرکت به طرف استقرار دموکراسی و توسعه حقوق بشر گسترش یافته است. حل منازعات و پایداری صلح آسان نیست. این اثر نه یک اتفاق ساده بلکه یک فرایند است و مستلزم ایجاد روابط مناسب و عادلانه و مسالمت‌آمیز میان گروه‌های انسانی است. مواجهه با چالش‌های جهانی و برقراری صلح تنها به وسیله تصمیم‌گیران، سیاستمداران و اهل فن در سطح ملی و بین‌المللی میسر نیست، بلکه همکاری و مشارکت همه آحاد انسان را در صحنه‌ی جهانی نیاز دارد.

منابع و مأخذ

الف - فارسی

- ۱- ایده، اسپورن، (۱۹۷۴)، پژوهشی درباره صلح: شیوه‌ها، مسائل، انتخاب ارزش‌ها، ترجمه‌ی محمدرضا جلیلی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی - دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. شماره ۹
- ۲- برکوویچ - جاکوب و دیرگان، (۱۹۹۱)، برخی مسائل نظری و روندهای تجربی در مطالعه میانجی‌گری موفق در روابط بین‌الملل، ترجمه: محمدجعفر جوادی، مجله‌ی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴۳ - بهار ۷۸
- ۳- بریمانی، فرامرز، (۱۳۸۳)، تنوع و تکثرگرایی، شالوده‌ی صلح پایدار، مجله‌ی اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۲۰۶ - ۲۰۵.
- ۴- بوتول، گاستن، (۱۳۶۴)، تبیی در ستیزه‌شناسی، ترجمه‌ی حسن پویان، (تهران، چاپخش)
- ۵- سازمند، بهاره، (۱۳۸۲)، حق توسعه و رسیدن به صلح پایدار، پایان‌نامه کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- ۶- جهانبگلو، رامین، (۱۳۶۸)، انقلاب فرانسه و جنگ از دیدگاه هگل. (تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی)
- ۷- ----، (۱۳۷۸)، اندیشه عدم خشونت، ترجمه‌ی محمدرضا پارسایار، (تهران، نشر نی)

- ۸- حسینی، سیدمحمد، نقش میانجی‌گری در فصل دعاوی و پاسخ‌دهی به نقش هنجارها، مجله‌ی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴۵، پاییز ۱۳۷۸.
- ۹- دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت، (۱۳۷۲). نظریه‌های منازعه در روابط بین‌الملل، ۲ جلد، ترجمه: علیرضا طیب - وحید بزرگی، (تهران - نشر قومس).
- ۱۰- فیشر، راجر و یوری، ویلیام، (۱۳۷۰)، اصول و فنون مذاکره، ترجمه: مسعود حیدری (تهران، سازمان مدیریت صنعتی).
- ۱۱- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۳)، سازه‌انگاری به عنوان فرانظریه در روابط بین‌الملل، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ش ۶۵.
- ۱۱- مطالعات صلح و حل منازعه، گزارش کوتاه مدت آموزشی، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۸ - ۱۵ دیماه ۱۳۸۱.
- ۱۲- هالستی، کی جی، (۱۳۷۳)، مبانی تجلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه‌ی: بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه).

ب- خارجی

- 1- Burgess, Heidi and Burgess, Guy M., (1997), Encyclopedia of Conflict Resolution, (Sanata Barbara, California).
- 2- Eriksson, Mikael and wallenstein, peter, (2004), Armed Conflict Journal of peace Research, 41,5.
- 3- Javadi, Mohammad Jafar, (2003), International Mediation in The Kuwait Crisis (1990-91), PhD Thesis, Department of peace Studies, University of Bradford, U.K.
- 4- Ghali, Boutros, B, (1992), An Agenda for peace, United Nations, New York.
- 5- Martinelli, Marta, (2000), Conflict Resolution or Transformative peace Building why it is Important not to Chose, paper presented for the Conflict Resolution Research Group, Department of peace Studies, university of Bradford, U.K.
- 6- Miall, Hugh, (1992), the peace Makers, peaceful Settlement of Disputes Since 1945, London, Macmillan
- 7- ----- , Ramsbotham, Oliver and wood house, Tom, (1999), Contemporary Conflict Resolution, London, polity press.
- 8- Rivery, Joseph De., (2004), Assessing the Basis for Culture of peace in Contemporary Societies, Journal of peace Research, 41, 5.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

- "برخی مسائل نظری و روندهای تجربی در مطالعه میانجی‌گری موفق در روابط بین‌الملل"، ش ۴۳، بهار ۷۸
- "جهانی شدن اقتصاد و پیامدهای آن بر سیاست‌گذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران"، دوره ۳۷، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۶.